

آن لمبتن

تداوم و تحول در

ناریخ میانه ابران

ترجمه دکتر یعقوب آژند



بسم الله الرحمن الرحيم

حرف اول

خانم آن لمبتن را در کشور ما با کتاب مالک و زارع در ایران می‌شناسند. از او تاکنون آثار و مقالات متعددی درباره تاریخ ایران، از اندیشه‌های سیاسی گرفته تا سازمان جامعه ایران در ادوار گذشته منتشر شده است. خانم لمبتن برای فرهیختگان کشور ما منظر دیگری نیز دارد و آن هم فعالیتهای سیاسی او در سفارتخانه انگلیس در تهران است، فعالیتهایی که هیچ‌وقت برای ما ایرانیان خاطره خوشی نداشته و با فکر و سلیقه سیاسی ماکاملاً ناسازگار است. اما در این کتاب به علت قلمرو مباحث، نویسنده با معیار فرهنگی قلم به دست گرفته است. این معیار نیز از تتبعات و بررسیها و غور و اندیشه سالیان دراز و دیرینه او در پدیده‌های تاریخ میانه ایران برخاسته که دست‌کم، عشق و علاقه او را به تاریخ و فرهنگ کهنسال کشورمان نشان می‌دهد. او با دقت تمام منابع اصلی این دورانهای تاریخی را کندوکاو کرده و با همنواختی و یگانگی ویژه‌ای و با موجی از اشتیاق، بررسی تاریخی دقیقی را به نمایش گذاشته و با توجه به واقعیت و رویکرد به شرایط انسانی، آمیزه‌ای از خوش‌بینی و بدبینی را در آن متجلی ساخته است. تداوم و تحول را دو مضمون اصلی خود ساخته و مصداقهای آنها را از لابه‌لای رویدادها و عملکرد گروههای مختلف جامعه آن روزگاران ایران ارائه

کرده است. جهان‌نگری لمبتن همان چیزی است که اغلب محققین امروزی و دیروزی غرب بدان توسل و تمسک جسته‌اند، یعنی بررسی و کاوش رویدادها و وقایع تاریخی از منظر جدید و با کاربست قوانین عقل و وجوه همبسته منطقی و خردگرایی تاریخی. لمبتن با این چارچوب ذهنی خود، به تحلیل و تعلیل اسناد و مدارک و منابع پرداخته و آنها را با توجه به مضمون و موضوع کارش، با معنایی که در ذهن داشته، منطبق ساخته است. بیان همه این تلاشهایش را می‌توان در کتابها و مقالات متعدد وی مشاهده کرد.

ترجمه چنین اثری که با انبوهی از منابع اصلی و فرعی و دگرگونیهای تاریخی سروکار داشته و جزئیات آنها را در یک واحد کل تنیده، خالی از دشواری نیست. مترجم در انتقال بسیاری از مفاهیم تاریخی باید دقیق و حساس باشد. عبارات و مفاهیم و مضامین را از هم نگسلد و اعلام و اسامی را با منابع اصلی بسنجد و منتقل کند و در حد امکان، روح قلمی و تجربه نوشتاری نویسنده را باز یابد و همراه خواسته‌های او پیش برود. این چنین بود که در ترجمه آن به تمام منابع اصلی رجوع شد و عبارات و کلمات و جمله‌پردازیهای آنها با حساسیت تمام در متن قرار گرفت و جانب امانت هم رعایت شد تا فکر و اندیشه نویسنده مخدوش نشود. در انتقال اسامی فرهنگی هم نهایت دقت به عمل آمد تا تلفظ صحیح آنها اعمال شود. در زیرنویسها، عناوین کتب خارجی ترجمه نشد مگر در مواردی که به زبان فارسی برگردانده شده است. عکس این سیاق در ترجمه عناوین مقالات، نه منبع و مأخذ آنها، در پیش گرفته شد. اصطلاحات تاریخی نیز با تلفظ لاتین آنها منتقل گردید تا خوانندگان بهتر و راحت‌تر بتوانند با این اصطلاحات برخورد کنند. کتابشناسی به همان شکلی که در متن انگلیسی بود چاپ شد چون به دلیل تکرار در زیرنویسها، نیازی به ترجمه و تنظیم

دوباره آنها نبود.

در پایان از مدیریت، مدیر تولید، ویراستار و کارکنان
حروفچینی، تصحیح و چاپ شرکت نشرنی که با نهایت دقت و
سلامت چاپ این اثر را در اسرع وقت به انجام رساندند، سپاس
دارم. کارشان مشکور و اجرشان مأجور. والسلام.

ی — آژند

شهریور ۷۲

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۳	سپاسگزاری
۵	فهرست اختصارات
۷	مدخل : زمینه تاریخی
۳۷	فصل اول : وزارت
۷۹	فصل دوم : حقوق و تشکیلات آن
۱۰۹	فصل سوم : اقطاع؛ اراضی دیوانی و اراضی خالصه
۱۴۳	فصل چهارم : مالکیت خصوصی (ملک) و تشکیلات آن؛ ادرارات و اوقاف
۱۷۳	فصل پنجم : کشاورزی و آبیاری؛ مضافات شهرها
۲۰۳	فصل ششم : دیوان مالیات؛ خراج، زوائد و موسومات
۲۴۱	فصل هفتم : ساخت جامعه؛ (۱) عناصر تحول: خاندان حاکمه و «اهل شمشیر»
۲۸۱	فصل هشتم : ساخت جامعه؛ (۲) زنان خاندان حاکمه
۳۲۳	فصل نهم : ساخت جامعه؛ (۳) عوامل تداوم: «اهل قلم»
۳۵۵	فصل دهم : ساخت جامعه؛ (۴) «اهل معامله»
۳۷۵	چکیده کلام
۳۸۱	واژه نامه
۴۰۵	گزینه منابع
۴۱۵	یادداشتی بر نمودارها
۴۲۵	یادداشتی بر نقشه ها
۴۳۳	کتابشناسی
۴۳۳	فهرست راهنما

مقدمه

من در این کتاب بر آن بودم تا عناصر تداوم و تحول را در وجوه مختلف تاریخ سلجوقیان بزرگ، خوارزمشاهیان و ایلخانان بنمایانم. مع الوصف این دو عنصر را نبایدست در تقابل و تباین شدید با یکدیگر قرار داد؛ چون در سرتاسر دوره مورد بحث ما، پیشرفت مداوم و تحول پایا وجود داشته است. هدف من در اینجا پیگیری این دو عامل در بعضی از نهادهای دیوانی، حقوقی و اقتصادی بود که کم و بیش در ارتباط با هم بودند؛ و نیز بررسی و ارزیابی ترکیب بندی آن گروههایی بود که بر این نهادها تسلط داشتند و عامل مهمی در تحول و تداوم به شمار می رفتند. این کتاب، تاریخ سیاسی این دوره نیست؛ و تاریخ اجتماعی و اقتصادی آن هم نمی باشد. ساده بگویم، هدف من ارزیابی و بررسی بعضی از جنبه های محیطی بود که در چارچوب آن، انسانها به دنبال حفظ و اشاعه حیات فرهنگی و معنوی شان در تاریخ میانه ایران بودند.

سپاسگزاری

من در نوشتن این کتاب، مدیون محبت‌های تعدادی از دوستان بودم که در اینجا نهایت سپاس خود را به آنها تقدیم می‌دارم. قبل از همه به دکتر د. ا. مُرگان مدیونم؛ چون او همیشه آماده بود تا از دانش و دیدگاه‌های خود راجع به تاریخ مغولان به من بهره برساند و از ارتکاب بعضی از اشتباهات بازماند. همو و هم دکتر ر. م. بارل وقت خود را صمیمانه برای مطالعه استدلال‌های من وقف کردند؛ زحماتشان مأجور و مشکور. در اینجا می‌خواهم سپاس ویژه خود را به سید حسن مدرسی طباطبایی تقدیم کنم که مرا در روشن‌سازی معانی بعضی از قطعات متون اصلی، از گنجینه وسیع معارفش مستفیض و بهرمنند ساخت. از پروفیسور و. ل. مناژ و پروفیسور ت. ا. گنجه‌ای به خاطر کمک به بعضی از مسائل متون، و از دکتر ک. س. مکلاچلان به خاطر توصیه‌هایش در مورد نقشه‌ها و از خانم س. هارپ به دلیل تهیه این نقشه‌ها سپاسگزارم. بهرغم یاری‌های بی‌دریغ تعدادی از دوستان، بعضی از اشتباهات اجتناب‌ناپذیر بود، من خود مسوول این نوع اشتباهات هستم. بالاخره در اینجا می‌خواهم از خانم کی هابل نیز تشکر کنم که با دقت و وسواس خاصی متن را تایپ کرد؛ و نیز سپاس از چاپخانه دانشگاه دولتی نیویورک که این اثر را با دقت تمام منتشر کرد.

فهرست اختصارات

BSOAS = Bulletin of the School of Oriental and African Studies.

BSOS = Bulletin of the School of Oriental Studies.

EI = Encyclopaedia of Islam.

EI² = Encyclopaedia of Islam, 2nd ed.

IJMES = International Journal of Middle East Studies.

JA = Journal Asiatique.

JAH = Journal of Asian History.

JESHO = Journal of the Economic and Social History of the Orient.

JRAS = Journal of the Royal Asiatic Society.

REI = Revue des études Islamiques.

SI = Studia Islamica.

ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

مدخل: زمینه تاریخی

اهمیت نسبی تداوم و تحول در تاریخ ایران، در زمانها و مکانهای مختلف و نیز در زمینه فعالیتهای گوناگون، فرق می‌کرد. در چارچوب و زمینه سیاسی، تهاجمات و تغییر و تحولات حاکمیت، این تداوم را به هم ریخته و قطع می‌نمود. در زمینه امور دیوانی و اداری، بالعکس، این تداوم یکی از ویژگیهای چشمگیر بود که شکافهای سیاسی را پر می‌کرد. تحول در امور و زمینه اقتصادی رابطه تنگاتنگ با وقایع سیاسی داشت، اما آن هم تحت الشعاع عوامل دیگری نیز قرار می‌گرفت؛ این تحول و دگرگونی در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی آرام و تدریجی بود، تا آنجا که دشوار است تاریخ دقیقی برای آن تعیین کرد. نهادهای مختلف (که این بررسی در ارتباط با این نهادها است) ریشه در گذشته داشت. وقایع گذشته و تعبیر و تفسیر این وقایع به وسیله نسلهای بعد، و نیز نیازهای زمانه به این نهادها شکل داده‌اند. از این رو تداوم و تحول، کاملاً در هم تنیده‌اند.

در بررسی و مطالعه تاریخ ایران، دوره‌بندیهای خاص کار را آسان می‌کند؛ گو اینکه این کار لزوماً با ادوار تحول تطابقی ندارد. فتوحات اسلامی و سقوط سلسله ساسانی (یزدگرد سوم، آخرین امپراتور ساسانی در سال ۲/۳۱ - ۶۵۱ به قتل رسید) صرف‌نظر از نوعی تداوم بنیادی، آغازگر نظام نوینی است. در اینجا مهمترین و روشترین خط تمایز بین تاریخ قبل و مابعد اسلام، پذیرش دین جدید اسلام از سوی ایرانیان بود. البته این بدان معنی نیست که گسترش اسلام در سرتاسر ایران بی‌وقفه صورت گرفت. گرایش به اسلام تدریجی بود و در مناطق مختلف مملکت وضع متفاوتی داشت. از این زمان به بعد اسلام اساس تمدن جدیدی شد که رو به توسعه نهاد و شکوفا گردید. اما پذیرش دین جدید

اسلام ساختارهای اجتماعی را کلاً دگرگون نساخت. بسیاری از این ساختارهای اجتماعی در سرزمینهای مفتوحه اخذ شد؛ قالبهای نو یافت و با وضع جدید تطبیق داده شد. معارف ایرانی که اعراب از سالیان قبل از طریق لخمی‌ها با آن آشنا بودند، در بافت تمدن اسلامی جذب شد.^۱ لیکن این تمدن جدید با اینکه متکی به بعضی از ارزشهای سنتی ایران بوده، اما تأیید و تکرار امپراتوری ساسانی در یک قالب جدید و یا تمدن ایرانی در قالب یک دین جدید نبود بلکه تمدن خاص اسلامی بود. با این همه ارزشهای سنتی ایران با وضوح و وقوع تمام مورد تأکید قرار گرفت. این ارزشها در سده‌های نخستین اسلامی، از حیث فرهنگی، در نهضت ادبی شعوبیه باز تأیید^۲ و از نظر سیاسی در دوگانگی بین عرب و عجم (غیرعرب) متبلور گشت و از لحاظ مذهبی در سده‌های بعد، در اعزاز و اکرام و دوستداری خاندان علی متجلی شد.

با تجزیه خلافت عباسی، دوره سلسله‌های کوچک محلی شروع شد، محلی از آن نظر که هیچ‌یک نتوانستند بر سرتاسر سرزمین ایران حکومت کنند: علویان طبرستان (۹۲۸ - ۸۶۴ / ۳۱۶ - ۲۵۰)، آل زیار در گرگان (۱۰۴۲ - ۹۲۸ / ۴۳۴ - ۳۱۶)، طاهریان آل بویه در جنوب ایران و در عراق (۱۰۵۵ - ۹۳۲ / ۴۴۷ - ۳۲۰)، سامانیان (۷۲ - ۸۲۰ / ۵۹ - ۲۰۵)، صفاریان (۹۰۳ - ۸۶۸ / ۹۰ - ۲۵۴)، سامانیان (۹۹۹ - ۸۷۴ / ۳۸۹ - ۲۶۱) و غزنویان (۱۰۴۰ - ۹۶۲ / ۴۳۱ - ۳۵۱) در شرق ایران. از میان این سلسله‌ها، آنهایی که بر بخشی از امپراتوری سابق ساسانی مسلط شدند، به‌طور طبیعی به گذشته قبل از اسلام ایران نظر داشتند و پیروزیهای این سلسله‌های محلی را بعضی از محققین تدارکی برای بازسازی گذشته باشکوه امپراتوری ایران دانسته‌اند.^۳ این امر مخصوصاً در مورد آل بویه صادق بود - آل بویه ریشه در ایالات خزری داشتند و پیشرفت اسلام در این نواحی بطئی بود و نهضت‌های مخالفین، اغلب،

۱. ک. ا. بازورث، «میراث حاکمیت ایران در صدراسلام و پی‌جویی میثاقهای حکومتی با گذشته» در مجله *Iran*، جلد ۱۱، ۱۹۷۳ م.، صص ۶ - ۵۵.
۲. ه. آ. ر. گیب، «اهمیت اجتماعی شعوبیه» در *Studia Orientalia Ioanni Pedersen dicata*، کپنهاک؛ و نیز در *Studies in The Civilization of Islam*، چاپ س. ج. شاووو. ر. پولک، لندن، ۱۹۶۲ م.، صص ۷۳ - ۶۲؛ ا. گلاتسهر، *Muslim Studies*، چاپ س. م. استرن و ترجمه به انگلیسی از ک. ر. باربر و س. م. استرن، لندن، ۱۹۶۷ م.، جلد ۱، صص ۱۰۰ - ۹۹، ر. متحده، «جدال شعوبیه و تاریخ اجتماعی ایران در صدراسلام» در مجله *IJMES*، جلد ۷، ۱۹۷۶ م.، صص ۸۲ - ۱۶۱.
۳. بازورث، همان منبع، ص ۶۰.

ارتباط نزدیکی با تشیع داشت.^۱ لیکن رشته‌های سنت تسنن اسلامی در شرق ایران قوی و محکم بود و به‌رغم پیشرفت زبان فارسی در مقام یک زبان ادبی در قلمرو غزنویان، توسل و تمسک به گذشته قبل از اسلام، دست‌کم در حوزه سیاست، ضعیف‌تر از قلمرو آل‌بویه بود.

سابقاً در سالهای نخستین سده سوم / نهم، با ظهور طبقه نظامی ترک‌نژاد که از ایام خلافت معتصم (۴۲ - ۸۳۳ / ۲۷ - ۲۱۸) به‌بعد حکم محافظ نظامی خلفا را داشتند و از روزگار خلافت منتصر (۲ - ۸۶۱ / ۴۸ - ۲۴۷) بر خلفا مسلط شدند، عامل دیگری در کنار دوگانگی عرب و عجم وارد جامعه اسلامی گردید. حکام خراسان و شرق به‌عنوان بخشی از مالیات و هدایای خود، غلامان ترک‌نژاد را به‌طور منظم راهی بغداد می‌کردند. سامانیان در مقابل نفوذ ترکان استپها و به‌موازات سیحون (سیردریا) ثغری ایجاد نمودند و تجارت برده در روزگار حاکمیت آنها به‌اوج خود رسید و تشکیلاتی به‌هم زد. بازارهای منظم برده‌فروشی در شاش، اسفنجاب و شهرهای دیگر آن‌سوی ثغر راه افتاد و اسیران تهاجمات استپها و یا جنگهای قبیله‌ای به‌وسیله ربابندگانشان راهی این بازارها می‌شدند. استپ دهستان و سرزمینهای خزری در شمال قفقاز از منابع دیگر تهیه و تدارک غلام و برده بودند.

اکثر این بردگان ترک‌نژاد را سرباز بار می‌آوردند ولی تعدادی را نیز در امور بیوت به‌کار می‌گرفتند.^۲ نه تنها دستگاه خلافت، بلکه سلسله‌های محلی هم قشونی از این غلامان ترک‌نژاد داشتند و یا از آنها به‌عنوان خدمه در قشون خود استفاده می‌کردند؛ حتی خود غزنویان از رگ‌وریشه همین غلامان بودند. سبکتگین (متوفی ۳۸۷/۹۹۷) پدر محمود غزنوی، در جنگهای قبیله‌ای اسیر شد و در بازار برده‌فروشی شاش به‌فروش رفت. در روزگار آل‌بویه در عراق و جنوب‌غربی ایران و در شرق در ایام سامانیان و خاصه در دوره غزنویان از این بردگان و غلامان ترک‌نژاد نه تنها در فنون رزمی بهره می‌گرفتند، بلکه در امور دیوانی هم از آنها استفاده می‌کردند. دولت در ایام محمود

۱. ه. بوسه، *Chalif und Grosskoing. Die Buyiden in Irag (945-1055)*، بیروت، ۱۹۶۹ م.؛ همان نویسنده، «احیای شاهنشاهی ایران در زمان آل‌بویه» در کتاب د. س. ریچاردز با عنوان *Islamic Civilization 950-1150*، ناشر برونوکاسیر، آکسفورد، ۱۹۷۳ م.، صص ۶۹ - ۴۷.

۲. بازورث، «تهاجمات بربرها: ورود ترکان به‌جهان اسلام» در کتاب *Islamic Civilization, 950-1150*، صص ۱۶ - ۱.

غزنوی (۱۰۳۰ - ۹۹۸ / ۴۲۱ - ۳۸۸) دیگر یک قدرت مدنی نبود که ارتشی داشته باشد. خود قشون به صورت دولت در آمده و فرمانده آن سلطان شده بود و وظیفه اصلی (و یا تنها وظیفه) مردم پرداخت و تأدیه مالیات بود.

در سده پنجم / یازدهم قبایل ترک نژاد حرکت‌های گسترده‌ای در آسیای مرکزی انجام دادند که به برقراری حکومت قراخانیان در ماوراءالنهر و سلجوقیان در ایران انجامید. قبل از این در اواخر سده چهارم / دهم قبایل اُغز / غُز - و یا بنابه منابع عربی و فارسی، غُز - به سمت غرب روی آورده بودند. یک گروه از آنها رو به سوی منقشلاق رفتند و دسته‌ای دیگر در دهه چهارم سده پنجم / یازدهم، وارد ایران شدند. بدنه اصلی گروه دوم که در گروه‌های مستقل در ایران رخنه کردند، تحت رهبری خاندان سلجوق قرار داشت. سومین گروه آنها در سده پنجم / یازدهم از راه دریای سیاه به سوی شبه جزیره بالکان رفتند و گروه چهارم که دسته عظیمی هم بود در منطقه جیحون یکجانشین شده و در همانجا باقی ماندند.^۱ افسانه‌ای می‌گوید که اُغزها به بیست و چهار قبیله تقسیم شدند. محمود کاشغری در کتاب خود دیوان لغات‌الترک (تألیف در ۱۰۷۴ / ۴۶۶) بیست و دو قبیله از آنها را نام برده که از میان آنها در ایام سلجوقیان از قبایل قنق، ایوه، دوغر، یغما، سلغر و اوشر (افشار) ذکر می‌شود. رشیدالدین فضل‌الله فهرستی از بیست و چهار قبیله ارائه می‌دهد، لیکن فهرست او با فهرست محمود کاشغری نمی‌خواند.^۲ از این گروه‌های چهارگانه غُز، تنها سلجوقیان که متعلق به قبیله قنق بودند، توانستند امپراتوری برپا سازند.

اصطلاح ترکمان (Türkmen یا Turkoman) برای نخستین بار در سده چهارم / دهم در منابع اسلامی ظاهر شد. مقدسی در ایالت اسفنجاب (اسبیجاب) از دو قلعه خبر می‌دهد که به مثابه «ایستگاه‌های ثغری در مقابل نفوذ ترکمانان» بودند.^۳ این اصطلاح از سده پنجم / یازدهم به بعد به ترکان جنوب غربی یعنی غزان و قفچاق اطلاق شد و اصطلاح ترک هم در مورد ترکان شرقی گروه قرلق به کار رفت. اصطلاح ترکمان در

۱. فاروق سوم، اُغزلار (تورکمنلر)، آنکارا، ۱۹۶۷ م.
۲. ک. کاهن، *Pre-Ottoman Turkey*، ترجمه از فرانسه توسط ج. جونز - ویلیامز، لندن، ۱۹۶۸ م.، ص ۱۹ به بعد.
۳. بازورث «تاریخ سیاسی و شاهی ایران (۱۲۱۷ - ۱۰۰۰ م.)» در تاریخ ایران کمبریج، دوره سلاجقه و مغولان، ویراستار ج. آ. بویل، کمبریج، ۱۹۶۸ م.، ص ۱۷.

روزگار امپراتوری سلجوقیان اصلاً اشاره به غزان مسلمان داشت که وارد دارالاسلام شده بودند و اصطلاح ترک هم به غلامان و یا غلامان ترک‌نژاد آزاد شده اطلاق می‌گشت.

ماهیت حرکت غزانی که سلجوقیان رهبر آنها بودند، در حد یک کوچ ایلیاتی کوچک بود.^۱ دُفاق جد اعلای خاندان سلجوقی و فرزند او سلجوق، گویا در آغاز در خدمت ییغو، خان ترکان قرلق قرار داشتند. اختلاف با ییغو، باعث جدایی سلجوق از آنها شد. سلجوق با خدم و حشم خود به جند فرار کرد. خاندان سلجوقی در واپسین دهه‌های سده چهارم / دهم در همانجا به اسلام گرویدند و مسلمان شدند. پسران سلجوق یعنی موسی، میکائیل و اسرائیل ارسلان و دو پسر میکائیل یعنی طغرل بک محمد و چغری بک داود، در سالهای نخستین قرن پنجم / یازدهم در کشاکش‌های مختلف گروه‌های قدرت طلب و جنگی ماوراءالنهر و خوارزم شرکت کردند. آنها با سقوط سلسله سامانی، زمستانگاه‌های (قشلاق) نوربخارا و تابستانگاه‌های (بیلاق) سغد را متصرف شدند. اسرائیل ارسلان همراه پیروان خود در سال ۴۱۷/۱۰۲۶ در نزدیکی سرخس، ابیورد و فراوه که جزو قلمرو غزنویان بود، اطراق کرد. آنان از اتباع متمرّد غزنویان بودند و لذا محمود، اسرائیل ارسلان را دستگیر کرد. پیروان او از طریق ایران به آذربایجان فرار کردند؛ حکام محلی این منطقه از وجود آنها در کشمکش‌های خانگی خود و هجوم به مرزهای ارمنستان – بیزانس بهره گرفتند.

در همین حال، طغرل بک و چغری بک در کنار علی تگین قراخانی باقی ماندند و با مرگ او راهی خوارزم شدند. حدود ۷۰۰ یا ۹۰۰ نفر از غزان در سال ۴۲۶/۱۰۳۴ جیحون را پشت سر گذاشته و از مسعود که در سال ۴۲۱/۱۰۳۰ به جای پدرش محمود نشسته بود، طلب حمایت کردند. این درخواست آنها با مخالفت مواجه شد. اما آنها وارد خراسان گردیدند. تعداد آنها رو به افزایش گذاشت و در چند سال بعد هم دائماً در جستجوی چراگاه‌هایی بودند و به کرات به غزنویان حمله کردند. و ضمناً خود نیز هدف حملات آنان قرار گرفتند. مردم خراسان دلیلی برای حمایت از

۱. در مورد تاریخ اولیه سلجوقیان نگاه کنید به: کاهن، *Pre-Ottoman Turkey*، ص ۲۰ به بعد؛ همان نویسنده، «تهاجمات ترکان: سلجوقیان» در کتاب ک. م. سنن به نام *A History of The Crusades*، جلد ۱، م. و. بالدوین (ویراستار)، *The First Hundred years*، چاپ دوم، چاپ دانشگاه ویسکانسن، مدیسن، میلوکی و لندن، ۱۹۶۹ م.، صص ۷۶ – ۱۳۵؛ بازورث، همان منبع، ص ۱۷ به بعد.

غزنویان نداشتند، چون ایشان امنیت کافی را در مقابل تهاجمات غزان ایجاد نکرده بودند و از سوی دیگر سیاستهای مالی‌شان، به‌رحال ظالمانه و ستمگرانه بود. در سال ۴۲۹/۱۰۳۸ شهرهای مرو، هرات و نیشابور تسلیم سلجوقیان شد. طغرل بک خود را در نیشابور سلطان نامید. نیروهای مسعود بالاخره نیشابور را از چنگ آنها در آوردند. بالغ بر ۱۶۰۰۰ نفر از نیروهای سلجوقی بالاخره قشون مجهز غزنوی را به‌فرماندهی مسعود در دندانقان، شمال مرو، در سال ۴۳۱/۱۰۴۰ درهم کوبیدند. این پیروزی سلجوقیان بسیار قاطع بود و به‌حاکمیت غزنویان در خراسان خاتمه بخشید. سلجوقیان پس از تحکیم فتوحات خود در استان خراسان، به‌طرف غرب رفتند و گروههایی از غزانی که قبل از آنها وارد ایران شده بودند، بدانها پیوستند؛ اینان اگر چه گروههای حاشیهای بودند، و وفاداری اسمی خود را اعلام می‌کردند، اما همچنان به‌استقلال خود تداوم بخشیدند.

به‌طور کلی ورود غزان به‌ایران در زیر چتر سلجوقیان، انتقال و جابجائی اندکی را در پی داشته است و علت آن را هم باید در اندک بودن تعداد آنها جستجو کرد که احتمالاً بیش از چند ده‌هزار نفر نبوده‌اند.^۱ اما حضور آنها در ایران، تمایز را بین عناصر اسکان یافته و نیمه اسکان یافته جمعیت عمیق‌تر کرد؛ گرچه تأثیر آنی این امر محدود به‌همان مناطق درگیر بود. تعدادی از سرزمینهای تحت سلطه امپراتوری سلجوقی برای ترکمانان و حشم آنها بسیار گرم و خشک بود. آنها به‌غیر از آناتولی، در آذربایجان، قسمتهایی از دیاربکر، شمال کردستان، گرگان، دهستان و مرو اسکان گزیدند. در فارس و خوزستان هم اسکانهای پراکنده وجود داشت. احتمالاً غزان به‌دلیل دارا بودن شتر دوکوهان، که قادر به‌مقاومت در زمستانهای سرد و طی راهی طولانی بود، دارای قابلیت خانه‌بدوشی در چراگاههای وسیع بودند و به‌سرزمینهای دوردست کوچ می‌کردند. گرچه شاید آنها این وضعیت خودشان را با ویژگیهای زندگی ایلیاتی متکی بر گوسفند و سایر حشم که نیازمند چراگاههای محدود محلی بود، آمیخته بودند.^۲ نخستین نوع این زندگی

۱. آ.ک. س. لمبتن، «جنبه‌هایی از اسکان سلجوقیان - غزان در ایران» در کتاب *Islamic Civilization 950-1150*، صص ۲۶-۱۰۵؛ و نیز لمبتن، *Theory and Practice in Medieval Persian*

Government، تجدید چاپ، لندن، ۱۹۸۰ م.

۲. ر. و. بولیت، *The Camel and The Wheel*، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۷۵ م.، ص ۱۴۱ به‌بعد؛ درباره‌گسترش شتر دوکوهان. کلودکاهن، «اسکان چادرنشینان در جهان اسلام در تاریخ میانه» در کتاب *Islamic Civilization, 950-1150*، صص ۱۰۴-۹۳.

خانه‌بدوشی غزان احتمالاً خطر چندانی برای گله‌دارانی چون کردها نداشت؛ ولی در استانهای کردنشین آذربایجان غربی و جزیره، نخستین گروههای غزان با مخالفت مردم بومی روبرو شدند.

سلجوقیان در نتیجه پیروزی بر مسعود بن محمود در دندانقان مقامی بالاتر از مقام رهبران قبایل کوچنده پیدا کردند و رهبران یک امپراتوری منطقه‌ای و محافظان مرزهای شمال شرقی جهان اسلام و وارثان تمدنی گردیدند که در سرزمینهای خلافت شرقی توسعه یافته بود؛ سلجوقیان ضمناً از مدافعان تسنن اسلامی شدند. آنها در ایامی که در جند اقامت داشتند تا حدودی با زندگی شهری خو گرفته بودند و از نخستین ایام ارتقاییشان به مقام امپراتوری، در پایتختهای خود اقامت گزیدند. از اینها گذشته، سلجوقیان به محض اینکه در رأس یک امپراتوری منطقه‌ای قرار گرفتند، در پی به دست آوردن مبنایی مستحکم‌تر از آنچه ترکمانان در اختیارشان قرار داده بودند برای تثبیت قدرت خود برآمدند؛ به هر حال تعداد این ترکمانان کمتر از آن بود که در دراز مدت بتوانند از عهده حمایت سلجوقیان بریابند.^۱ هنگامی که غلامان و غلامان آزادشده در روزگار آلب ارسلان (۷۲-۱۰۶۳ / ۶۵-۴۵۵) یکی از عناصر حساس و مهم نیروهای نظامی سلجوقیان شدند، تحولی چهره نمود (البته شاید این تحول در ایام طغرل‌بیک [۶۳-۱۰۳۷ / ۵۵-۴۲۹] شروع شده بود). در روزگار ملکشاه (۶۳-۱۰۷۲ / ۸۵-۴۶۵) که امپراتوری سلجوقی به اوج قدرت و پیشرفت خود رسید و شامل اکثر مناطق آسیای غربی از طخارستان در شرق تا مرزهای امپراتوری بیزانس در آسیای صغیر و خلافت فاطمی در مصر گردید، یک قشون ثابت مرکب از غلامان و غلامان آزاد شده به وجود آمد و ضامن حکومت سلطان گردید. هنوز تعداد معتناهی از ترکمانان در قشون سلجوقی وجود داشتند، ولی اینها در حکم یاوران قبیله‌ای سلجوقیان به شمار می‌آمدند. هسته مرکزی نیروهای نظامی سلطان را همین قشون ثابت غلامان (ممالیک) و غلامان آزاد شده تشکیل می‌دادند. محافظین شخص سلطان را نیز از سربازان ویژه برگزیده بودند که تعداد آنها از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد. در منابع به این قشون ثابت، عسکر اطلاق شده که به هر حال، به طور کلی، به ارتش هم گفته می‌شد. امرا و حکام محلی همراه با نیروهای نظامی شان و نیز یاوران ایلپاتی در ایام لشکرکشی به سلطان ملحق می‌شدند. از

۱. کاهن، «تهاجم ترکان: سلجوقیان» درباره مناسبات طغرل بک با ترکمانان، ص ۱۴۲ به بعد.

این روکل قشون او آمیزه‌ای از نیروهای اقوام و مناطق بود. ضعف این قشون آن بود که انسجام نداشت و می‌توانست در معرض از هم گسیختگی قرار گیرد. قشون ثابت و نیروهای نظامی امرا به‌طور عمده از سواره‌نظام تشکیل می‌شد ولی پیاده‌نظام آن را نیز دیلمیان به‌وجود آورده بودند. فرمانده کل، سلطان بود و در زمان حکومت طغرل بک، آل‌بارسلان و ملک‌شاه، خود سلطان، شخصاً قشون را هدایت می‌کرد. این وظیفه پس از مرگ ملک‌شاه گاهی به‌دیگران واگذار می‌شد. البته این اقدام در موقع جلوس شاهزاده جوان و یا کودکان به‌تخت سلطنت، اجتناب‌ناپذیر بود. نتیجه این کار، تضعیف و سستی پیوند بین سلطان و سربازان بود و آنها در این صورت وفاداری خود را نه به‌سلطان، که به فرمانده بلافصل خود ابراز می‌داشتند. سلطان تجهیزات محافظین و احتمالاً قشون ثابت را تهیه و تدارک می‌دید. نام سربازان و نیز نام مقطع‌ها و اقطاع‌شان و تعداد سربازانی که باید تهیه و تدارک می‌دیدند، در دفاتر نظامی ثبت می‌گردید (به‌فصل ۱ و ۳ نگاه کنید). قسمتی از مستمری قشون ثابت نقدی و بخشی هم به‌صورت بروات پرداخت می‌شد؛ دلالان و دیگران در موقع نقد کردن بروات، چیزی از آن کم می‌کردند. پس از مرگ ملک‌شاه، اغلب پول کافی برای پرداخت مستمری قشون در بساط نبود. سربازان علاوه بر مستمری منظم، مبالغ اضافی و ویژه نظیر مبالغ بلاعوض ایام جلوس و هدایایی در مواقع ویژه دریافت می‌کردند. آنها از غنایم جنگی هم حصه‌ای می‌بردند.

ارائه تخمینی در مورد تعداد نفرات قشون ثابت و هزینه سالانه آن دشوار است. منابع با ارائه تعداد نیروهای سلطان، بین قشون ثابت و نیروهای امرا و دیگران که در ایام لشکرکشی به‌سلطان ملحق می‌شدند، تمایز و فرقی قابل نشده‌اند. تعداد آنها را به‌صورت تقریبی می‌توان به‌دست آورد. ظهیرالدین نیشابوری در ارتباط با سلطنت ملک‌شاه می‌نویسد: «و سپاهی که اسامی ایشان در جریده و اقطاع بودی و همواره ملازم رکاب او، پنجاه‌هزار مرد دلاور بودند. اقطاعات و معاش ایشان در بلاد ممالک پراکنده بودی تا به‌هرطرف که رسیدندی ایشان را علفه و نفقات مهیا بودی.»^۱ همو می‌نویسد که آل‌بارسلان در سال ۱۰۷۱/۴۶۳ زمانی که امپراتور بیزانس را در ملازگرد به‌اسارت

۱. سلجوقنامه با ذیل سلجوقنامه تألیف ابو‌حامد محمد بن ابراهیم، تهران، ۱۳۳۲/۱۹۵۳؛ ص ۳۲. بنگرید به راوندی، راحة‌الصدور و آية‌السرور، چاپ محمد اقبال، لیدن، لندن، ۱۹۲۱ م، ص ۱۳۱. حمدالله مستوفی که اثر خود را در قرن هشتم/ چهاردهم نوشته، تعداد قشون آل‌بارسلان را کمتر از ۴۷۰۰۰ نفر قلمداد کرده است (تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران، ۹ - ۱۳۳۶/ ۶۱ - ۱۹۵۸، ص ۴۳۹).

گرفت ۱۵۰۰۰ سواره و ۵۰۰۰ پیاده داشت.^۱ بنداری این تعداد را ۱۵۰۰۰ نفر نوشته است.^۲ طبق نوشته ابن قلانسی، کل قشون آلب ارسلان در ملازگرد ۴۰۰۰۰۰ نفر بوده است.^۳

گفته شده که وقتی آلب ارسلان در سال ۳-۴۶۵/۱۰۷۲ جیحون را پشت سر گذاشت، به غیر از غلامان یعنی قشون ثابت خود، ۱۰۰۰۰۰ سواره همراه داشت.^۴ بنداری و ابن خلکان این تعداد را ۲۰۰۰۰۰ نفر قلمداد کرده و نوشته‌اند که گذراندن آنها از جیحون حدود یک ماه طول کشید.^۵ گفته شده که وقتی سنجر در سال ۲-۵۲۶/۱۱۳۱ به جبال در آمد حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر سواره همراه او بود.^۶ باز گفته‌اند زمانی که وی در سال ۵۳۵/۱۱۴۱ جیحون را درنوردید و حکام سیستان، غور، غزنه، و مازندران و ملوک خراسان به او پیوستند، کل نیروهای او بالغ بر ۱۰۰۰۰۰ نفر سواره شد.^۷ و نیز ابن اثیر می‌نویسد هنگامی که سنجر در سال ۵۴۸/۱۱۵۳ از غزان شکست خورد، صدهزار سواره همراه داشت.^۸ البته این آمار را می‌توان تقریبی پنداشت، ولی نشان می‌دهد که نیروهای سنجر تا حدی ثابت بوده است. نیروهایی که در زمان سلطنت سنجر و پس از آن در اختیار ملوک سلجوقی قرار داشته، بسیار کمتر بوده است. در زمان خوارزمشاهیان بر طول و عرض قشون افزوده شد. تعداد زیادی از قفقاقها

۱. سلجوقنامه، ص ۲۵.

۲. دولة السلجوق، قاهره ۱- ۱۳۱۸/۱۹۰۰، ص ۳۷؛ راوندی و حمدالله مستوفی این تعداد را بسیار کمتر و در حد ۱۲۰۰۰ نفر نوشته‌اند (راحة الصدور، ص ۱۱۹؛ تاریخ گزیده، ص ۴۳۲). صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی‌الحسینی می‌افزاید که آلب ارسلان وقتی که به جنگ امپراتوری بیزانس می‌رفت ۱۵۰۰۰ نفر از سوارگان خود را به ملکشاه سپرد (اخبار الدولة السلجوقیه، چاپ محمد اقبال، لاهور، ۱۹۳۳ م، ص ۴۷).

۳. ذیل تاریخ دمشق، چاپ ه. ف. آمدروز، لیدن، ۱۹۰۸ م، ص ۹۹. ابن نظام این تعداد را سیصد هزار نفر نوشته است (العراضه فی الحکایة السلجوقیه، چاپ ک. سوسهایم، لیدن، ۱۹۰۹ م، ص ۴۶). کاهن، «لشکرکشی ملازگرد از لابلای منابع اسلامی» در مجله Byzantion، جلد ۹، ۱۹۳۴ م، صص ۴۲-۶۱۳.

۴. اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۵۳.

۵. دولة السلجوق، ص ۴۴؛ وفیات الاعیان، ترجمه به انگلیسی و. مک گوکین دوسلان، ۴ جلد، پاریس و لندن، ۷۱-۱۸۴۲ م، جلد ۳، ص ۲۳۰.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، چاپ ک. ج. تورنبرگ، ۱۴ جلد، لیدن، ۷۶-۱۸۵۱ م، جلد ۱۰، ص ۴۷۶.

۷. همان منبع، جلد ۱۱، ص ۵۶.

۸. همان منبع، ص ۱۱۶.

وارد آن شدند. تکش در سال ۵۹۲/۱۱۹۶ پیامی به خلیفه فرستاد و از او خواست که خوزستان را به او ارزانی دارد تا قشون او را، که صاحب دیوان عرض آن را صد و هفتاد هزار عنان قلم آورده است،^۱ کفافی تمام باشد.

از زمان سلطنت ملکشاه به بعد، سلاطین سلجوقی هر چه بیشتر به غلامان و غلامان آزاد شده وابسته شدند و همین مسأله آنها را از ترکمانان دور کرد مگر ترکمانانی که هنوز قسمتی از قشون آنها را تشکیل می دادند. با این حال نوعی روابط و مناسبات خاص بین سلجوقیان و ترکمانان حفظ شد. نظام الملک به این مسأله اشاره دارد. او در فصل مختصری راجع به ترکمانان در سیاست نامه می نویسد که سلسله سلجوقی به ترکمانان تعهداتی دارد، چون سلجوقیان با ترکمانان خویشاوندند و هم در بنیانگذاری این امپراتوری نقش داشته اند. او با پذیرش ضمنی و ناآرامی ترکمانان، می نویسد که به علت وجود این رابطه خاص، بی نظمیهای آنها را نمی توان با شدت عمل سرکوب کرد و برای حل این مشکل و نظارت بر آنها باید هزار ترکمان جوان در خدمت سلطان باشند و بر سیرت غلامان دربار تربیت شوند و تعداد آنها باید در صورت لزوم تا ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ افزایش یابد.^۲

بعضی از اسناد این دوره هم به روابط خاص بین سلجوقیان و ترکمانان اشاره دارد. فرمانی که از سوی دیوان سنجر برای اینانج بلکا الغ جاندار صادر شده و او را شحنة یا والی ترکمانان کرده، مبتنی بر اینست که: «و مستحق ترین رعایا به نظر عنایت و ارعاء و اختصاص فرمودن به عاطفت و رأفت اهل برومقیمان صحرائند که از آبادانی دور باشند و اخبار سّرا و سّرا که ایشان را پیش آید دیرتر به درگاه رسد».^۳

غزان در شمال شرقی ایران به صورت چادر نشین باقی ماندند و تحت رهبری بزرگان خود به زندگیشان ادامه دادند. حکومت باگماشتن شحنة ای به آنها به مهر آنها پرداخت. این شحنة به لحاظ نظری به هر زعیمی بر مبنای تعداد چادرها و پیروان، چراگاه و آب اختصاص می داد و آنها را از ایجاد بی نظمی بر حذر می داشت. آنان مالیاتهای خود و چراگاههایشان را به شحنة و نائب او پرداخت می کردند و به نظر می رسد که خود را از

۱. راحة الصدور، ص ۳۸۵.

۲. سیاست نامه، چاپ و ترجمه ک. شفر. پاریس، ۳ - ۱۸۹۱ م، متن فارسی، ص ۹۴.

۳. منتجب الدین بدیع جویی، عتبة الکئبه، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۹/۱۹۵۱، ص ۸۱؛ لمبتن، «اسکان سلجوقیان - غزان»، صص ۱۰ - ۱۰۹.

پیروان خاص سلطان به شمار می‌آوردند. این غزان در اواخر سلطنت سنجر تا حد زیادی گردنکش و بیقرار شدند و دلیل آن هم سرازیر شدن غزان آسیای مرکزی بود که در نتیجه فشار قراختاییان در ماوراءالنهر به سوی جنوب رانده شدند. آنها که در جوار شهر مرو مستقر بودند باج سالانه‌ای به میزان ۲۴۰۰۰ رأس گوسفند به مطبخ سنجر پرداخت می‌کردند. چنین می‌نماید که مأمورین سنجر در گرفتن مالیات و محاسبه تعداد گوسفندان زیاده‌ستانی می‌کردند و ستم روا می‌داشتند، تا آنجا که غزان روزی محصل مالیاتی را گرفته و به قتل رسانیدند. آن گاه قماج، والی و یا مقطع بلخ، به عنوان شحنة بر سر غزان گسیل گشت، ولی آنها بدین دلیل که رعایای خاص سلطان هستند، تسلیم وی نشدند و او را از میان خود رانند. قماج و فرزند او در لشکرکشی علیه این غزان جان خود را باختند و به قتل رسیدند. پس از این واقعه سنجر خود علیه غزها لشکر کشید. با اینکه سنجر برای توافق با غزان آمادگی داشت، ولی امرایش، او را از این کار باز داشتند. جنگ در سال ۴-۵۴۸/۱۱۵۳ درگرفت.

غزان سنجر را شکست دادند و او را با وضع فلاکت باری به مدت سه سال در اسارت خود نگهداشتند؛ اگر چه او را در آغاز به طور اسمی در مقام سلطان امپراتوری به رسمیت شناخته بودند.^۱ چیزی از فرار سنجر از اسارت غزان نگذشته بود که در سال ۵۵۲/۱۱۵۷ درگذشت و غزان خاک خراسان و کرمان را به توبره کشیدند. با اینکه ملک دینار (متوفی ۵۹۱/۱۱۹۵) توانست دولت مستعجلی در کرمان تشکیل دهد، ولی غزان در این روزگار روی هم رفته رؤسای بزرگی نداشتند تا تشکیلات سیاسی باثباتی را به وجود آورند. توصیفات محمد بن ابراهیم از ورود غزان به کرمان در سال ۳-۵۶۸/۱۱۷۲ به طور نمونه، نشان‌دهنده نفرت جمعیت یکجانشین از چادرنشینان است.^۲ این حرکت نظیر تحرک اولیه غزان در ایام سلجوقیان، یک حرکت محدود بود. طبق نوشته محمد بن ابراهیم، این حرکت در آغاز مرکب از ۵۰۰۰ مرد مجهز و باروبنه و زنان و کودکان آنان بود ولی بعدها تعداد آنها، حتی تا دوبرابر، افزایش یافت.^۳

۱. لمبتن، مالک و زارع در ایران، لندن، ۱۹۵۳ م، ص ۵۸ به بعد.

۲. تاریخ سلجوقیان کرمان، نوشته محمد بن ابراهیم. متون تاریخ سلجوقیان، چاپ م. ث. هوتسما، لیدن، ۱۸۸۶ م، جلد ۱، صص ۷-۱۰۶؛ و نیز نگاه کنید به لمبتن، «جنبه‌هایی از اسکان سلجوقیان - غزان»، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۳. تاریخ سلجوقیان کرمان، ص ۱۰۶ به بعد.

با اینکه اتباع ایرانی و عرب امپراتوری عباسی، سلجوقیان را به‌دیده بیگانه و اجنبی می‌نگریستند، ولی تربیت اسلامی آنها باعث شد که نهادهای فرهنگی جهان اسلام و سنت امپراتوری آن را با وجوه مختلفش، به‌سرعت بپذیرند. لیکن آداب استپی و ماهیت نیروهای مسلح سلجوقی، ساختار امپراتوری عباسی را الزاماً، تا حدود زیادی دگرگون ساخت. امپراتوری سلجوقی از لحاظ سیاسی، نوعی اتحادیه سست و کم‌دوام از امارت‌های نیمه‌مستقل بود که امپراتوری سلجوقیان بزرگ، اقتدار خود را با آن اعمال می‌کرد. امپراتوری سلجوقی در پنج سال پسین سلطنت ملک‌شاه بود که توانست به‌نوعی وحدت دست یابد. همگان برآنند که این حکومت مرکزی، قدرت حفظ تسلط مداوم خود را بر بخش‌های مختلف امپراتوری نداشت؛ ولی به‌هرحال حکام محلی سلجوقی اجباراً تسلیم قدرت مرکزی بودند. سلسله‌های سلاجقه روم که در سال ۱۰۷۷/۴۷۰ توسط سلیمان بن قتلش تشکیل شد و سلاجقه سوریه که در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ به‌وسیله تُتُش بن آلب‌ارسلان تأسیس یافت و از همان سال‌های نخستین امپراتوری سلجوقی از آن جدا شدند و تا اندازه‌ای مستقل عمل کردند، تحت تأثیر شرایط محلی بودند. همچنین، سلجوقیان کرمان که در سال ۱۰۴۱/۴۳۳ به‌وسیله قاوردبن چغری بک داود برپا شد، با اینکه در آغاز از سوی سلجوقیان بزرگ هدایت و اداره می‌شدند، ولی به‌هرحال مستقل بودند. اینها در جریان وقایع سایر نواحی امپراتوری، تأثیر و نقش چندانی نداشتند. وحدت سستی که در اواخر سلطنت ملک‌شاه به‌وجود آمده بود با مرگ او در سال ۱۰۹۲/۴۸۵ از هم پاشید و بین بازماندگان او کشمکش بر سر قدرت درگرفت. ترکان خاتون، زوجه مقتدر ملک‌شاه، و دختر طمغاج‌خان سمرقندی، فرزند خردسال خود محمود را بر سریر قدرت نشاند، ولی نتوانست مخالفتی را که برکیارق، فرزند دیگر ملک‌شاه از زبیده خاتون (به‌فصل اول: وزارت، نگاه کنید) علیه او برانگیخته بود، سرکوب سازد. تُتُش، حاکم سوریه، در صدد تسلط بر سلطنت برآمد، اما در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ از برکیارق شکست خورد. هنگامی که برکیارق در سال ۱۰۹۷/۴۹۰ بار دیگر بر خراسان مسلط شد (خراسانی که عم او و یا عم‌بزرگ او ارسلان ارغون پس از مرگ ملک‌شاه بر آنجا استیلا یافته بود) بر سرتاسر ایران جز ایالت کرمان که در اختیار اعقاب قاوردبن چغری بک داود بود، سلطه پیدا کرد.

محمد، نابرداری او در سال ۹ - ۱۰۹۸/۴۹۲ دست به‌شورش زد. برکیارق در سال ۴ - ۱۱۰۳/۴۹۷ پس از تحولات و افت و خیزهایی چند، بالاخره برتری نسبی

خود را به ثبوت رسانید. ولی اینها همه به بهای بی‌نظمی در سرتاسر مملکت و کاهش اعتبار سلطنت تمام شد. صلح با محمد، او را حاکم مستقل و بلامنازع ازان، آذربایجان، دیاربکر، جزیره و موصل گردانید. سنجر برادر تنی محمد، که برکیارق او را در سال ۴۹۰/۱۰۹۷ والی خراسان کرده بود، در همان ایالت خطبه به نام خودش خواند. محمد بلافاصله پس از مرگ برکیارق، خود را سلطان خواند (۱۱۱۸ - ۱۱۰۴ / ۵۱۱ - ۴۹۸). در روزگار او سلطه سلطان بار دیگر بر سرتاسر ایران جز کرمان، و نیز خراسان که سنجر حاکم مستقل آن بود، گسترش یافت. پس از مرگ محمد، با اینکه پسر خود محمود را جانشین خویش اعلام کرده بود، سنجر در رأس خاندان سلجوقی قرار گرفت. محمود از سال ۵۱۱/۱۱۱۸ تا سال ۵۲۵/۱۱۳۱ در غرب ایران به حکومت پرداخت اما حاکمیت او بارها و در نواحی مختلف به وسیله برادرانش مسعود، طغرل و سلیمان و اتابکهای آنها زیر سؤال رفت تا آنجا که سنجر در سال ۵۱۳/۱۱۱۹ بالاخره دخالت کرد و محمود را در ساوه شکست داد. سنجر پایگاه قدرت و دولت خود را از خراسان به مرکز ایران انتقال داد ولی پذیرفت که بعضی از شاهزادگان سلجوقی، تحت نظر وی، در ایالات غربی ایران و عراق به حکومت بپردازند. موقعیت آنها، گرچه لقب سلطان داشتند، اما همان موقعیت ملکهای سلجوقی بود و در واقع شاهزادگانی بودند که در تابعیت سلطان قرار داشتند.

پس از مرگ ملکشاه، تعداد قشون ثابت سلاطین سلجوقی (شاید به استثنای قشون ثابت سنجر) کاهش یافت و دیگر قادر به تنفیذ قدرت حکومت مرکزی حتی بر ایالات مرکزی امپراتوری نشدند. بنداری اشاره می‌کند که پس از جلوس محمود بن محمد بر سریر قدرت، امرا هر چه بیشتر غیرقابل اعتماد شدند.^۱ سنجر بالاچاره در بعضی مواقع دخالت کرد، اما نتوانست از جاه‌طلبیهای روزافزون امرا و اتابکان جلوگیری کند، چون بیشتر درگیر فشار متزاید قراختیایان و قدرت دم‌افزون خوارزمشاهیان در مرزهای شرقی بود.

اتسز که حاکمیت او در خوارزم پس از مرگ پدرش قطب‌الدین محمد بن انوشکین در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ از سوی سنجر تأیید شده بود، چندین بار کوشید بیعت خود را با سنجر بشکند و هنگامی که سنجر در سال ۵۳۶/۱۱۴۱ در قطوان مغلوب قراختیایان

شد، موقتاً قسمتی از خراسان را اشغال کرد. ایل ارسلان که در سال ۵۵۱/۱۱۵۶ به جای پدرش اتسز، خوارزمشاه شده بود، پس از مرگ سنجر در سال ۵۵۲/۱۱۵۷، حاکم مقتدر ایالات شرقی ایران گردید. اما وی در مقابل قراختاییان نتوانست، استقلال خود را نگهدارد و لذا مثل پدرش باجگزار آنها شد تا حکومت بلامنازع خود را در مقابل غزان که پس از مرگ سنجر خراسان را مورد تهاجم قرار می دادند، حفظ کند. منطقه خوارزم از ثروت کشاورزی و بازرگانی سرشار بود و همین مسأله خوارزمشاهیان را قادر می ساخت تا قشون مجهزی را که متشکل از قفقاقها بود، در اختیار داشته باشند. اینها در منابع لشکر خوارزم نامیده شده اند که به درنده خویی متصف بوده اند. جانشینان ایل ارسلان بارها در کشمکش بین ملکها و امرای سلجوقی ایالات غربی دخالت کردند. یکی از نخستین دخالتها گویا در سال ۷ - ۵۶۲/۱۱۶۶ بوده است و اینانج سنقر، والی شهر ری که همراه سایر امرا از ارسلان بن طغرل و اتابک او ایلدگز شکست خورده بود، از خوارزمشاه مدد گرفت. او با لشکر خوارزم به ری برگشت و قبل از عودت به خوارزم، در ابهر و قزوین نابسامانها و بی نظمیهای بسیاری آفرید.^۱

ظهور سلسله های مختلف ترکمانان و اتابکان در غرب و جنوب غربی، قدرت سلاطین سلجوقی را هر چه بیشتر به تحلیل برد: ارتقیها، از شروع سده ششم / دوازدهم در حصن کیفا و ماردین استقلالی بهم زدند؛ زنگیان به وسیله عمادالدین زنگی تأسیس شد و در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ بر موصل سلطه یافت؛ سلسله مستعجل اتابکان آذربایجان در اوایل سده هفتم / سیزدهم در مقابل خوارزمشاهیان فرو پاشید؛^۲ سلسله سلغریان فارس در سال ۵۴۳/۱۱۴۸ برپا شد و بالاخره باجگزار ایلخانان گردید؛ هزاراسپی ها در لرستان، قدرت خود را در نیمه سده ششم / دوازدهم به دست آوردند؛ اتابکان یزد در سده ششم / دوازدهم شکوفا شد و تا زمان حکومت غازان (۱۳۰۴ - ۱۲۹۵ / ۷۰۳ - ۶۹۴) ادامه یافت. تحولات روزگار این سلسله های ترکمانان و اتابکان در زمینه های دیوانی و تشکیلات نظامی بود و جهت گیری مذهبی آنها هم جنبه اعتدالی

۱. طبق نوشته راوندی، لشکر خوارزم فرزندان مسلمانان را به غارت و بردگی بردند و قرب دوهزار شتر رنگ از در قزوین برانندند (راحة الصدور، ص ۲۹۴).

۲. ب. فراگنر، *Geschichte der Stadt Hamadän und ihrer umgebung in den ersten sechs Jahrhunderten nach der Hira*، وین، ۱۹۷۲ م.

داشت ولی توسعه فرهنگی زیادی به وقوع پیوست.^۱

مرگ ایل ارسلان خوارزمشاه در سال ۵۶۷/۱۱۷۲، جنگ خانگی به دنبال داشت. تکش، پسر او، بالاخره خوارزمشاه شد و هنگامی که قدرت قراختاییان در اواخر سده ششم / دوازدهم رو به ضعف نهاد، وی رابطه خود را با آنها قطع کرد. طغرل بن ارسلانشاه، آخرین سلطان سلجوقی عراق، بار دیگر به نام ابوبکر، اتابک آذربایجان که در سال ۵۸۱/۱۱۸۵ به جای قزل ارسلان نشسته بود، و خلیفه‌الناصر (۱۲۲۵ - ۱۱۸۰ / ۶۲۲ - ۵۷۵) که در عراق و امور سیاسی شرق جهان اسلامی نقش مقتدرانه‌ای داشت، در صدد تثبیت قدرت خود برآمد.^۲ الناصر در مقابل طغرل به تکش متوسل شد. تکش از راه مازندران پیشروی کرد؛ ری و همدان را متصرف شد و در سال ۵۹۰/۱۱۹۴ طغرل را نزدیک ری در هم شکست و کشت. تکش سپس از خلیفه خواست تا به نامش در بغداد خطبه بخواند. خلیفه زیربار نرفت و میانه آنها به هم خورد. در سال ۵۹۲/۱۱۹۶ بین لشکر او و خلیفه جنگ در گرفت که به نفع خلیفه نبود؛ درگیری و تنش بین او و تکش تا زمان مرگ تکش در سال ۵۹۶/۱۲۰۰ ادامه یافت. این وقایع، نظر مسلمانان اهل سنت را از خوارزمشاه برگرداند. بین علاءالدین محمد، پسر و جانشین تکش، و خلیفه کشمکشهای زیادی رخ داد. راوندی اشاره می‌کند که «غزان در خراسان آن بی‌رسمی نکردند و آن بی‌رحمی نمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون به ناحق و ظلم و نهب و خرابی»؛ و حتی خرابی مسیحیان قفقاز، گرجیان و ترکان ختایی و فرانکها در سوریه کمتر از آن بود.^۳

در روزگار سلطنت علاءالدین محمد، نخستین تهاجمات مغولان به سرزمین ایران شروع شد و از این زمان به بعد دوره مهمی از تاریخ ایران به نام دوره سلطه مغولان، آغاز

۱. کاهن، «ترکان در ایران و آناتولی» در کتاب ک. م. سنن، *A History of The Crusades*، جلد ۲، چاپ ر. ل. ولف و ه. و. هازارد، *The Later Crusades 1189-1311*، چاپ دوم، چاپ دانشگاه ویسکانسین، مدیسن، میلوکی و لندن، ۱۹۶۹ م، ص ۶۶۳. درباره اتابکان و نهاد اتابکی به فصل هفتم رجوع کنید.

۲. خلفای عباسی پس از مرگ محمد بن ملکشاه در کشمکشهای خانگی سلجوقیان شرکت می‌کردند و مکتفی (۱۱۶۰ - ۱۱۳۶ / ۵۵۵ - ۵۳۰) پس از مرگ مسعود بن محمد در سال ۵۴۷/۱۱۵۲، سلطه خود را بر عراق تثبیت کرد.

۳. راحة‌الصدور، ص ۳۹۸؛ و نیز نگاه کنید به کاهن: «مطالب عبداللطیف بغدادی راجع به خوارزمشاهیان» در کتاب بازورث (ویراستار) *Iran and Islam*، ادینبرو، ۱۹۷۱ م، ص ۱۵۹.

گردید. نویسندگان مسلمان، تهاجمات مغولان را حادثه وحشتناکی دانسته‌اند که قابل مقایسه با هیچ واقعه‌ای نیست – واقعه‌ای که جان هزاران نفر از مسلمانان را گرفت و شهرها و روستاها را به‌ویرانه مبدل ساخت. ابن اثیر می‌نویسد که هجوم چنگیز و قشون او «مصیبتی عظیم بود که گذشت روزگار هنوز مثل آن را نیاورده و آتش آن دامن خلایق را عموماً و مسلمین را خصوصاً گرفته است. اگر کسی بگوید که از بدو خلقت آدم تا کنون، عالم به‌نظیر چنین حادثه‌ای گرفتار نیامده، راه خلاف نرفته است. چه تاریخ حادثه‌ای را که شبیه یا نزدیک به این واقعه باشد، به‌خاطر ندارد – شاید مردم دیگر مثل این حادثه را که تا انقراض عالم و پایان دنیا نبینند، الا یا جوج و مأجوج»^۱ جوینی می‌نویسد که مغولان مهمیز خداوند برای تنبیه بندگان گناهکار خود بود.^۲ نجم‌الدین رازی (متوفی ۶۵۴/۱۲۵۶) هم هجوم مغولان را با رهبری چنگیزخان، تنبیهی از سوی خداوند می‌داند که بر بندگان متمرّد خود نازل کرده است.^۳

ماهیت تهاجمات مغولان کلاً با ماهیت تهاجمات اعراب به ایران فرق می‌کرد: مغولان دین جدیدی نیاوردند که اساس تمدن جدیدی را پی‌ریزی کنند. غائله مغولان با تهاجمات سلجوقیان نیز فرق می‌کرد. سلجوقیان قبل از اینکه امپراتوری خود را برپا دارند، به اسلام گرویده بودند؛ ایلخانان (عنوانی که به‌هلاکو و جانشینان او اطلاق شد) حتی سالها پس از اقامت در دارالاسلام، مسلمان نشده بودند. قبل از تهاجم سلجوقیان، جریانی از ورود ترکان به دارالاسلام راه افتاده بود، اما همین جریان تا اندازه‌ای با نفوذ و رخنه قفقازها و قراختاییان به ایالات شرقی دارالاسلام در روزگار خوارزمشاهیان فرق داشت. قراختایی‌ها در زمان مغولان نقش و تأثیر مهمی داشتند؛ یکی از قراختایی‌ها به نام بَرَق حاجب که در خدمت علاءالدین محمد خوارزمشاه بود، پس از فروپاشی امپراتوری خوارزمشاهیان، سلسله قُتلغ خانی (قراختایی) را در کرمان تأسیس کرد که تا سال ۷۰۳/۱۳۰۳ دوام یافت. وجه تمایز تهاجمات و ایلغار مغول با سایر تهاجمات، تعداد و

۱. الکامل، جلد ۱۲، ص ۲۳۴، ترجمه از اشپولر در تاریخ مغول در ایران، لندن، ۱۹۷۲ م.، ص ۳۰، منقول به‌وسیله د. ا. مُرگان در *Aspects of Mongol Rule in Persia*، رساله غیر چاپی دکتری، لندن، ۱۹۷۷ م.، ص ۲۶.

۲. مُرگان، «مورخین ایرانی و مغولان» در کتاب مُرگان (ویراستار)، *Medieval Historical Writing in The Christian and Islamic Worlds*، لندن، ۱۹۸۲ م.، ص ۱۱۶.

۳. مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد، چاپ حسین حسینی نعمت‌اللهی، تهران، ۱۳۱۲/۱۹۳۳، جلد ۸، ص ۲۲۴؛ و نیز نگاه کنید به مُرگان، همان منبع، ص ۱۱۲ و یادداشت شماره ۱۳.

تشکیلات نیروهای نظامی آنها بود: آنها اردویی بودند که برای جنگ تدارک دیده شده بودند، و هدف اصلیشان هم تسلط سیاسی بود. هجوم هلاکوخان که خلافت عباسی را در هم پیچید، در تداوم قلمرو سیاسی- مذهبی وقفه و شکاف بنیادی به وجود آورد که ناگهانی و غیرمترقبه نبود چون تحول و دگرگونی و موقعیت خلافت در اواخر دوره سلجوقیان، مقدمه‌ای بر این وقفه بود.

حضور نخستین مغولان در مرزهای دارالاسلام در نتیجه ضعف امپراتوری قراختایی بود که مغولان در سال ۱۲۱۸ م. کلاً بر این امپراتوری مسلط شدند.^۱ اینکه آنها خود را آماده حمله به امپراتوری خوارزمشاهی کرده بودند، مشخص نیست؛ این تهاجم در نتیجه اتفاقی که در سال ۱۲۱۸ م. در اترار رخ داد، صورت گرفت.^۲ چنگیزخان در سال ۱۲۱۹ م. سیحون را با قشون خود پشت سر گذاشت، قشونی که بارتولد تعداد آن را نه کمتر از ۱۵۰۰۰۰ نفر و نه زیادتر از ۲۰۰۰۰۰ نفر دانسته است.^۳ در اثر این ایلغار نخستین که هدف اصلی آن گوشمالی خان اترار بود، امپراتوری خوارزمشاهی فرو ریخت و شمال و شرق ایران مطیع شد و خراسان تخریب گردید. مرو، هرات، بلخ، نیشابور با خاک یکسان شد و مردم آنها قتل عام گشتند. خوارزمشاه به ایران فرار کرد و جبهه و سبتای، نویانهای مغول به تعقیب او پرداختند و بر سر راه خود عراق عجم، مازندران و آذربایجان را ویران ساختند.

چنگیزخان در سال ۱۲۲۷ م. مرد و فرزند او تولوی که فتح خراسان بدو سپرده شده بود، به قراقوروم برگشت. حمله جدید در سال ۱۲۳۰ م. توسط اگتای، پسر و جانشین

۱. و نیز نگاه کنید به: پ. د. بوئل «تشکیلات چینی - ختایی در بخارای ایام مغول» در مجله JAH، جلد ۱۳، ۱۹۷۹ م، صص ۵۱ - ۱۲۶.

۲. چنگیزخان در سال ۱۲۱۸ م. سفیری به خوارزم فرستاد که در جواب سفیرخوارزمشاه در سال ۱۲۱۵ م. بود و از او درخواست اتحاد و انعقاد قرارداد بازرگانی کرد. این درخواست پذیرفته شد و چنگیزخان کمی پس از آن ۴۰۰ بازرگان راهی خوارزم ساخت. این بازرگانان در راهدارخانه اترار غارت شدند (۱۲۱۸ م.). چنگیز سفیرانی برای اعتراض نزد خوارزمشاه فرستاد و از او خان اترار را خواست که در قضیه دست داشت. خوارزمشاه سفرای او را دستگیر ساخت. یکی را به قتل آورد و دو نفر دیگر را با سرهای تراشیده برگرداند (ج. آ. بویل، «تاریخ شاهی و سیاسی ایلخانان» در تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵، ص ۳۰۳ به بعد؛ و. و. بارتولد، ترکستان‌نامه، چاپ سوم همراه با یک فصل اضافی که قبلاً در ترجمه انگلیسی خانم ت. مینورسکی نبوده؛ چاپ س. ا. بازورث، همراه با ضمایم و ملحقات از س. ا. بازورث، لندن، ۱۹۶۸ م، ص ۳۸۳ به بعد).

۳. ترکستان‌نامه، ص ۴۰۴.

چنگیزخان شروع شد. غرب ایران تسخیر شد و گرجستان، ارمنستان و شمال بین‌النهرین به چنگ مغولان افتاد. اُگتای در سال ۱۲۴۱ م. مرد و پسر او گیوک به جای او نشست. سلطان سلجوقی روم در سال ۱۲۴۳ م. در مقابل مغولان شکست خورد.

دومین تهاجم از سال ۱۲۵۶ م. تا ۱۲۶۰ م. به وسیله هلاکو صورت گرفت که با نخستین تهاجم چنگیزخان و پسر او اُگتای فرق می‌کرد. در قوریلتایا شورای عشیرتی که در سال ۱۲۵۱ م. منگو را به مقام خان بزرگ ارتقا داده بود، برادران او، قوبیلای و هلاکو به ترتیب برای تسخیر چین جنوبی، و آسیای غربی گسیل شدند. به هلاکو دستور داده شد تا قلاع اسماعیلیه را درهم کوبد و شورشهای کردها و لرها را بخواباند و در صورت امتناع خلیفه از اطاعت، به او حمله نماید. زمان زیادی طول کشید تا اینکه بالاخره اطلاعات کافی جمع‌آوری و نیروهای نظامی گردآوری شد و ملازمینی از فرزندان، برادران و برادرزادگان خان بزرگ انتخاب گردیدند.

هلاکو تابستان سال ۱۲۵۴ م. را در ترکستان گذراند. بعد از طریق خراسان وارد ایران گردید و الموت را مسخر ساخت. پس از سرکوب ناآرامیهای ایالات شرقی و جنوبی ایران و پس از مذاکرات بی‌ثمر با خلیفه، بالاخره به بغداد حمله و آن را در سال ۱۲۵۸/۶۵۶ غارت کرد. خلیفه کشته شد و خلافت عباسی فرو پاشید. هلاکو سپس وارد آذربایجان گردید و یک‌سالی را در آنجا گذراند و لشکرکشی علیه ایوبیان سوریه را تدارک دید. او با شنیدن خبر مرگ برادر خود منگو (در سال ۱۲۵۹/۶۵۷ مرده بود) به طرف شرق راند، اما در تبریز شنید که قوبیلای در چین خود را خان بزرگ نامیده است و لذا از رفتن به مغولستان منصرف شد. در این میان کتبغا، فرمانده نظامی او که به سوی سوریه رفته بود، در عین جالوت از ممالیک شکست خورد (۱۲۶۰/۶۵۸) و پس از دومین شکست مغولان به طرف فرات و به موازات آن عقب‌نشینی کرد.

در این ایام توجه هلاکو به مرزهای شمالی سرزمین خود معطوف شد تا از پیشرفت قشون برکه بن جوجی، نوه چنگیزخان، که از استپ قفقاق برای حمله به ایران از راه دربند و شروان آماده شده بود، جلوگیری کند. این جنگ در نزدیکی شماخی در سال ۱۲۶۱/۶۶۰ رخ داد. نیروهای اردوی زرین (آلتین اردو) شکست خوردند ولی سال بعد شکست خود را جبران کردند. هلاکو تدارک حمله جدیدی را دید اما به دلیل شورش در فارس و موصل دست نگهداشت. هلاکو با اینکه تا زمان مرگش در سال ۱۲۶۵/۶۶۳ در گرفتن سوریه ناکام ماند و نیز نتوانست اردوی زرین را کاملاً از هم

پاشد، ولی به هر حال بر تمام ایالات ایران، عراق و اکثر نواحی آسیای صغیر استیلا یافت. سلسله ایلخانانی که وی تأسیس کرد، حدود ۸۰ سال عمر کرد و مرزهایش در شمال شرقی در مقابل خانان جغتای و اردوی زرین گسترش یافت.^۱ خراسان بار دیگر یک ایالت مرزی شد و همراه با ماوراءالنهر بارها از سوی رقبای ایلخانان و خانان جغتای هدف هجوم و غارت و چپاول قرار گرفت. رشیدالدین می نویسد که به دلیل عبور و رفت و آمد قشون نواحی سرحدی بین ایلخانان از یک طرف و اردوی زرین و خانان جغتای از طرف دیگر، از سکنه خالی شده است.^۲

از اینها گذشته، ویرانی فقط خاص نواحی سرحدی نبود. جنگهای خانگی هم که در سال ۱۲۸۲/۶۸۰ در زمان جلوس احمد تکودار، پسر هلاکو در گرفت (احمد تکودار در سال ۱۲۸۴/۶۸۳ به دست ارغون سقوط کرد و کشته شد) باعث ویرانی بیش از حد گردید. در زمان گیخاتو (۵ - ۱۲۹۱/۴ - ۶۹۰) پسر اباقا، که به جای ارغون نشسته بود، نیز شورشها بار دیگر آغاز شد. بایدو بن تروقای بن هلاکو، بالاخره گیخاتو را ساقط کرد و مدت شش ماه قدرت را در دست گرفت و در جای خود به وسیله غازان خان (۱۳۰۴ - ۱۲۹۵/۷۰۳ - ۶۹۴) فرزند ارغون، ساقط شد و به قتل رسید؛ در زمان غازان خان صلح و آرامش بار دیگر برقرار شد.

در این میان غارتگران مستقل نظیر نکودریها هم دست به غارت می زدند، چنانکه

۱. اباقا (۸۱ - ۱۲۶۵/۸۰ - ۶۶۳) جانشین هلاکو با قشون اردوی زرین وارد جنگ شد و آن را در سال ۱۲۶۵/۶۶۳ شکست داد. اردوی زرین پس از شکست برکه از هم پاشید. اباقا سپس در سیایا باروی عظیمی به موازات ساحل چپ رود کورا ایجاد کرد و برادرش تاش منگو (منگو تومور) را با نیروهای ترکیبی از مغولان و مسلمانان برای دفاع از این برج و بارو گماشت (بویل، «تاریخ شاهی و سیاسی ایلخانان»، ص ۳۵۶).

۲. تاریخ مبارک غازانی، چاپ کارل یان، لندن، ۱۹۴۰ م، ص ۳۵۰. بَرَق در آغاز سلطنت اباقا، با کمک قایدو نوه آگتای، به ماوراءالنهر حمله کرد و خراسان را متصرف شد و نیشابور را غارت کرد ولی در سال ۱۲۷۰/۶۶۸ اباقا او را در بیرون شهر هرات درهم شکست. وصاف می نویسد که دشمنان ایلخانان و خانان جغتای در سال ۵ - ۱۲۹۴/۶۹۴ ماوراءالنهر را متصرف شدند و آنجا را ویران ساختند و ماوراءالنهر به مدت هفت سال متروک ماند؛ ولی در زمان وصاف این منطقه بار دیگر روی سعادت به خود دید (سده هفتم/ سیزدهم = تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار معروف به تاریخ وصاف، چاپ م. م. صفهانی، چاپ سنگی، بمبئی، ۳ - ۱۲۶۹/۱۸۵۲، صص ۸۰ - ۷۸). دوابن بَرَق بار دیگر در سال ۶ - ۱۲۹۵/۶۹۵ ماوراءالنهر را مورد هجوم قرار داد و قسمتهایی از خراسان به ویژه نیشابور و نیز مازندران و یزد را غارت کرد (سیف بن محمد بن یعقوب هروی، تاریخ نامه هرات، چاپ م. ز. صدیقی، کلکته، ۱۹۴۴ م، صص ۴۰۸، ۴۱۶).

آنها در حدود سال ۹ - ۱۲۷۸/۶۷۷ از راه سیستان، کرمان را هدف هجوم قرار دادند و پس از آن بارها کرمان و فارس را چپاول کردند.^۱ اوغانی‌ها و جرُمایی‌ها هم در اواسط سده هشتم / چهاردهم در جنوب کرمان ناامنی می‌آفریدند.^۲ در روزگار سلجوقیان «امرای سرگردانی» وجود داشتند که در پی کسب معاش و غنایم، آماده خدمت در لشکر سلجوقیان و یا ملکهای آنها و یا امرای مقتدر بودند. ولی تخریبی که اقدامات و فعالیتهای آنها در امپراتوری سلجوقی به وجود می‌آورد آن اندازه نبود که قابل مقایسه با تخریب گروههای غارتگر روزگار حاکمیت ایلخانان باشد.

با توجه به تحولاتی که ایلغار مغول در تعداد جمعیت به وجود آورد، دو عامل را نباید فراموش کرد: اول، میزان کشتار جمعیت محلی، و دوم تعداد نیروهای مغولی. در هر دو مورد آمار و ارقام دقیق و مشخصی در دست نیست. ابن اثیر، نسوی و جوزجانی که معاصر با تهاجم چنگیزخان بودند، داستان ویرانی و تخریب مشابهی را نقل می‌کنند و ارزیابی آنها از تعداد کشتگان بسیار بالا است. جوزجانی می‌گوید که در هرات ۲۴۰۰۰۰ نفر کشته شدند.^۳ نسوی که منشی جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه بود و جوزجانی که در خدمت حکام غور بود و گزارش خود را از هجوم چنگیزخان، چهل سال بعد از واقعه نوشته، مصیبت و وحشت این ایلغار را شخصاً حس و تجربه کردند. نجم‌الدین رازی که در سال ۱ - ۱۲۲۰/۶۱۷ از شهر همدان از راه اردبیل به آسیای صغیر از جلوی مغول فرار کرده بود، می‌نویسد که در زادگاه وی شهر ری و مضافات آن هفتصد هزار نفر کشته و یا اسیر شدند.^۴

جوینی که تاریخ مغولان را تا سقوط حشاشین در سال ۱۲۵۶/۶۵۴ نوشته، خود شاهد ایلغار هلاکو بوده و گزارشی از آن ارائه داده است. تصویری که وی از تهاجم

۱. رشیدالدین می‌نویسد که قراونه اینجوی خاص ارغون‌خان بود (تاریخ مبارک غازانی، ص ۶۶). آنهایی که تحت رهبری بوقادر طارم بودند در سال ۱۲۹۹/۶۹۸ فرار کردند و از راه عراق به یزد و کرمان رفتند و بر سر راه خود همه جا را غارت کردند و به نکو دریاها پیوستند (همان منبع، ص ۱۲۳). و نیز نگاه کنید به: ژ. اوبن، «*L'ethnogenese des Qarāūnas*» در مجله *Turcica*، جلد ۱ (۱۹۶۹ م)، صص ۹۴ - ۶۵؛ پ. پلیوت، *Notes on Marco Polo*، جلد ۱، صص ۱۹۶ - ۱۸۳ (مقاله «قراونه»).

۲. معین‌الدین بن جلال‌الدین محمد معلم یزدی، مواهب الهی، چاپ سعید نفیسی، تهران ۱۳۲۶/۸-۱۹۴۷، ص ۱۷۱ به بعد.

۳. طبقات ناصری، چاپ عبدالحی حبیبی، چاپ دوم، کابل، ۴ - ۱۹۶۳/۳ - ۱۳۴۲، جلد ۲، ص ۱۲۱.

۴. مرصادالعباد، ص ۹.

نخستین مغول تحت رهبری چنگیزخان عرضه کرده، تا حدی با تصویر جوزجانی فرق دارد. جوینی تعداد کشتگان را بسیار بالاتر به حساب آورده است. او می‌نویسد که در مرو ۱,۳۰۰,۰۰۰ کشته شدند.^۱ چنین می‌نماید که هر دوی این گزارشها یعنی گزارش جوزجانی و جوینی در سال ۱۲۶۰/۶۵۸ تکمیل شده باشد یعنی در هند و دیگری در بغداد و باید هم جدا از یکدیگر به حساب آیند. سیفی هروی که شرح مفصلی از ویرانیهای مغولان در هرات می‌نگارد، تعداد کشته شدگان را نصف رقم جوزجانی ذکر می‌کند. تاریخ سیفی یک قرن پس از ایلغار چنگیزخان نوشته شده ولی ادعا می‌کند که اطلاعات خود را از پیرمردان و سالخوردگانی که واقعه را به چشم دیده‌اند به دست آورده است. سیفی اشاره می‌کند که در موقع سقوط شهر نیشابور ۱,۷۴۷,۰۰۰ نفر کشته شدند.^۲ ابن اسفندیار تکمیل کننده تاریخ طبرستان، نیز در سده چهاردهم میلادی می‌نویسد که تخریب و ویرانی هجوم مغولان سرتاسر طبرستان و ایالات دیگر را در برگرفت و «قشون ویرانگر آنرا با خاک یکسان کردند».^۳ حمدالله مستوفی که تاریخ‌گزیده را در سال ۷۳۰/۱۳۳۰ به پایان برده، می‌نویسد که موقع تسخیر بغداد توسط هلاکو خان هشتصد هزار نفر قتل عام شدند.^۴ نویسندگان بعدی نظیر مارکوپولو در نیمه دوم سده هفتم / سیزدهم و ابن بطوطه در نیمه اول سده هشتم / چهاردهم نیز از خرابیهای مغولان در نواحی مختلف خبر داده‌اند.^۵ هر دو می‌نویسند که بلخ با خاک یکسان و متروک شد.^۶ با اینکه آمار کشته شدگان را در منابع نمی‌توان به سادگی پذیرفت و در واقع جای چون و چرا دارد، اما از لابلای این منابع کاملاً روشن است که ویرانی و کشتار مغولان در ایران، قابل قیاس با هیچ چیزی نبوده است.^۷ از نتایج اجتناب‌ناپذیر این ایلغار، کاهش جمعیت بود.^۸ نویسنده گمنام هفت کشور و یا صورالاقالیم که در سال

۱. تاریخ جهانگشا، چاپ محمد قزوینی، ۳ جلد، لیدن و لندن، ۳۷ - ۱۹۱۲ م.، جلد ۱، ص ۱۲۸.

۲. تاریخ‌نامه هرات، ص ۶۳.

۳. ابن اسفندیار، ترجمه خلاصه‌ای از تاریخ طبرستان، ا.گ. براون، لیدن و لندن، ۱۹۰۵ م.، ص ۲۵۷.

۴. تاریخ‌گزیده، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران، ۶۱ - ۱۹۵۸ / ۹ - ۱۳۳۶، ص ۵۸۹.

۵. پطروشفسکی، «اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در زمان ایلخانان» در تاریخ ایران کبیرج، جلد ۵، ص ۴۸۷.

۶. همان منبع، ص ۴۸۸.

۷. نگاه کنید به مُرگان، *Aspects of Mongol Rule in Persia*، ص ۲۹ به بعد.

۸. نگاه کنید به فصل پنجم همین کتاب.

۸ - ۷۴۸/۱۳۴۷ نوشته شده، عکس العمل تازه‌ای در مقابل قتل عام چنگیزخان دارد. وی می‌نویسد، «اگر خلق عالم آنچه چنگیزخان و اتباع ایشان به قتل در آوردند، می‌بودند، این زمان در بسیط جهان جای و مقام مردم تنگ آمدی».^۱

به همین میزان، از لابلای منابع نمی‌توان طول و عرض اردوی مغولان و یاقشون آنها را ارزیابی کرد. اردوی آنها معمولاً مرکب از رزم‌آوران، غلامان آنها، زنان و خانواده آنها، چریکها، حشم بیشتر رمة‌های گوسفندان و گله‌های اسبان بود. همه مردان مغول از چهارده سالگی تا شصت سالگی در زمره قشون بودند. از این رو آمار موجود سربازان بسیار بالا می‌نمود. قشون ظاهراً به واحدهای ده نفره، صد نفره، هزار نفره و ده هزار نفره تقسیم شده بودند، اما قدرت هر یک از این واحدها نامعقول به نظر می‌رسید. به هر حال در خصوص آمار و ارقام قشون مغول هم مثل آمار و ارقام کشته‌شدگان (که در منابع ذکر شده) می‌توان تردید کرد. دکتر جان ماسون اسمیت اشاره می‌کند که این آمار را به همان شکل که هست باید پذیرفت.^۲ دکتر مُرگان این مسأله را با تردید بیشتر پذیرفته^۳ و آمار را جزئی فرض کرده است. جوزجانی بیشترین آمار را داده و نوشته که قشون چنگیزخان در حمله به خوارزمشاه مرکب از هفتصد واحد هزار نفره بود.^۴ اتفاقاً جوزجانی در خصوص کشتگان حملات مغول در شهرها نیز بیشترین و بالاترین رقم را عرضه کرده است. دکتر مُرگان به نقل از رشیدالدین، درباره تعداد قشون چنگیزخان در مغولستان، در هنگام مرگ وی در سال ۱۲۲۷/۶۲۴ رقم متوسطی را عرضه کرده است. این رقم بالغ بر ۱۲۹,۰۰۰ نفر بوده است. تولوی فرزند کهنتر چنگیزخان، اکثر افراد این قشون را صاحب شد. بارتولد، اسمیت و دیگران معتقدند که پس از اینکه مغولان سرحدات مغولستان را ترک گفتند با به کارگیری اقوام مغلوب بر تعداد قشون خود افزودند.^۵ مارکوپولو می‌نویسد که در هنگام جنگ بین ایلخانان و اردوی زرین در

۱. چاپ م. ستوده، تهران، ۶ - ۱۳۵۳/۱۹۷۵، ص ۷۲.

۲. «نیروی انسانی مغولان و جمعیت ایران»، در مجله *JESHO*، جلد ۳، ۱۹۷۵ م، صص ۹۹ - ۲۷۱.

۳. «قشون مغولان در ایران»، در مجله *Der Islam*، جلد ۶۶، ۱۹۷۹ م، صص ۹۶ - ۸۱.

۴. طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۳۱۱. او در مورد تعداد نفرات هر واحد در جاهای مختلف ارقام متفاوتی ارائه می‌کند ولی این مسأله شاید در نتیجه استنساخ نامطلوب متن باشد (مُرگان، «قشون مغولان در ایران»، ص ۸۳).

۵. نگاه کنید به مُرگان، «قشون مغولان در ایران»، ص ۸۳.

سال ۱۲۶۱ م.، طرفین هر کدام «۳۰۰,۰۰۰ سواره تجهیز کرده بودند»^۱ این مسأله که هر سرباز مغولی با چندین اسب همراهی می‌شد، موضوعی است که بایستی در ارزیابی نیروهای مغولان مد نظر قرار گیرد. در منابع تعداد این اسبان برای هر نفر ۲ تا ۳ و ۶ تا ۷ رأس قلمداد شده و مارکوپولو تعداد آنها را حتی بیشتر هم نوشته است. قشون مجهز مغولان برای هر نفر ۳ تا ۵ اسب داشته است. این رقم را به دلیل طول و عرض اردوی مغولان در ایران براساس علوفه مورد نیاز آنها، می‌توان بالاتر هم فرض کرد. ولی اینکار همراه حدس و گمان خواهد بود چون گروه‌های خانه‌بدوش هنگام کاهش چراگاه‌ها، به‌نواحی دیگر می‌کوچیدند. معه‌ذا روشن است اردوی مغولان که با خدم و حشم همراه بود، با آن طول و عرض نمی‌توانست در قسمت‌هایی از ایران وجود داشته باشند، مگر اینکه چراگاه‌های سده هفتم / سیزدهم غنی‌تر از چراگاه‌های امروزی بوده باشند.^۲

وصاف می‌نویسد وقتی که بَرَق در سال ۹ - ۱۲۶۸ / ۶۶۷ تصمیم گرفت آمودریا را پشت‌سر گذاشته و به قلمرو ایلخانان در خراسان حمله نماید بالغ بر صد هزار نفر گردآوری کرد. او تمام اسبان را مصادره نمود و به هر اسبی روزانه هفت من علیق از جو و گندم اختصاص داد و شرایط لشکرکشی خود را بهبود بخشید. وصاف همچنین می‌نویسد، بَرَق همه گاووان موجود را کشت تا از پوست آنها سپر بسازد؛ از این رو کمبود عظیمی از این حیث رخ داد.^۳ وصاف این مسأله را روشن نمی‌سازد که آیا این جیره‌ها به تمام اسبان شرکت کننده در لشکرکشی اختصاص یافت، یا اینکه فقط به اسبانی تعلق گرفت که بَرَق مصادره کرده بود. از اینها گذشته میزان من را نیز مشخص نکرده است. هیتس می‌نویسد که من شرعی معادل با ۲۶۰ درهم یعنی ۸۳۳ گرم بود که تا اواسط سده چهاردهم میلادی در ایران رایج بود. این من همان منی است که غازان حدود سال ۱ - ۱۳۰۰ / ۷۰۰ من معیار یعنی من تبریز قرار داد.^۴ با فرض اینکه وصاف من شرعی را

۱. سفرنامه مارکوپولو، ترجمه به‌انگیزی از ریچی، ص ۳۹۴، منقول در مرگان، همان منبع، ص ۸۳.
 ۲. جالب توجه اینکه هلاکو نامه‌ای به‌لویی نهم شاه فرانسه می‌نویسد که پس از تسخیر دمشق در سال ۶۵۸/۱۲۶۰ تهیه علوفه و علیق برای اسبانش دشوار بوده است. نگاه کنید به پ. میوارث «یک نامه ناشناخته از هلاکو ایلخان ایران به‌لویی نهم شاه فرانسه» در مجله *Viator*، جلد ۱۱، ۱۹۸۰ م، ص ۲۵۸. در این مورد مدیون و مشکور دکتر د. ا. مرگان هستم.

۳. تاریخ وصاف، ص ۷۱.

۴. والتر هیتس، *Islamische Masse und Gewichte*، لیدن، ۱۹۵۵ م، ص ۱۸؛ العمری، مسالک الابصار
 ←

در نظر داشته که معادل من تبریز بود، جیره روزانه علیق هر رأس اسب ۵/۸ کیلوگرم و یا ۱۲/۷ پوند بود که رقم قابل قبولی است.^۱

با توجه به اعمال ترکمانان سده نوزدهم میلادی می توان مقایسه مفید و سودمندی از میزان علیق مورد نیاز اسبان قشون مغول عرضه کرد. هنگامی که ترکمانان برای تهیه جیره از آسیای میانه وارد ایران می شدند، آنها به مدت یکماه، برای هر رأس اسب روزانه ۶ پوند یونجه خشک و یا شبدر خشک و حدود ۳ پوند جو و یا یک ونیم برابر میزان عادی غلات، می دادند. این مسأله از فربهی چهارپایان می کاست. سپس روزانه به مدت نیم ساعت آنها را می تاختند. و تا موعد مقرر چیزی بدانها نمی دادند و میزان آب آشامیدنی آنها هم کم بود. این نوع تربیت اسبان بیشتر از یکماه نمی کشید و ترکمانان پس از آن، هر کدام با دو اسب، یکی برای سواری و دیگری که یابو بود برای حمل بار، جنگ را شروع می کردند. هنگامی که آنها به جوار منطقه هدف غارت می رسیدند، جیره اسبان سواری خود را تغییر می دادند و روزانه $4\frac{1}{4}$ پوند آردجو، ۲ پوند آردذرت و ۲ پوند دنبه خام گوسفند را که خوب هم آمده و باکاه و یونجه آمیخته شده بود، به آنها می خوراندند. این طرز تغذیه که به صورت گلوله به آنها خورانده می شد، اسبان را در موقعیت بسیار عالی قرار می داد و پس از تغذیه به مدت چهار روز آماده برای حملات سخت می شدند.^۲ اگر احتمالاً جیره تمام اسبان نیروهای بَرَق به تعداد افراد گرد آمده باشد و اگر ارقام عرضه شده و صاف، منطبق با تعداد نیروهای بَرَق باشد و به هر کدام از افراد دست کم دو اسب برسد، پس میزان غله مورد نیاز، بسیار بالا بوده است - یعنی حدود ۱،۱۲۳ تن در روز. پس اگر مدت تدارکات سه هفته طول می کشیده، ۲۳،۵۸۳ تن غله نیاز بوده و حتی اگر آن را یک هفته هم به حساب آوریم (که آشکارا برای این تدارکات

→ فی ممالک الامصار، منتشره با عنوان *Das mongolische Weltriech*، تفسیر و تشریح از ک. لش، ویسبادن، ۱۹۶۸ م. متن عربی، ص ۸۹. اطلاعات العمری آشکارا از نظام الدین ابوالفضائل الطیاری گرفته شده که منشی دیوان ابوسعید (۳۶ - ۱۳۱۶ / ۳۶ - ۷۱۶) آخرین ایلخان بود و در سال ۷۳۸/۱۳۳۷ راهی قاهره شده بود (همان منبع، مقدمه، ص ۳۹).

۱. د. و. انگلس جیره روزانه اسبان و چهارپایان باربر اسکندر را در اقامت چهار ماهه اش در تخت جمشید (۳۳۰ ق.م.) ۱۰ پوند نوشته است (*Alexander The Great and The Logistics of The*).

Macedonian Army، برکلی ولس آنجلس، ۱۹۷۸ م.، ص ۷۳، یادداشت (۱۲).

۲. ج. پ. فریر، *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan, and Beloochistan*، لندن، ۱۸۵۶، ص ۸۴.

مدت بسیار کمی است)، ۷۸۶۱ تن غله احتیاج بوده است. اگر یک تن گندم و یک تن کاه را یک آکر^۱ به شمار آوریم (که احتمالاً بیشتر از اینها بوده) این میزان علق چیزی نزدیک به ۱۱۷۹۱ آکر (یا ۳۹۳۰ آکر) می شده است. بر این اساس، آماروارقام و صاف نمی بایست کلاً دور از واقعیت باشد. دو شاهد و سند دیگر هم میزان و تعداد احشام و اسبان قشون مغولان را روشن می کند. شاهد اول از آن و صاف است که می گوید وقتی غازان فرمان حمله به سوریه را در سال ۱۳۰۰ - ۶۹۹/۱۲۹۹ صادر کرد، طبق یرلیغی از هر ده نفر سپاهی، پنج نفر بر اسب نشستند و پنج اسب دیگر را باروبنه و آذوقه نبرد بار کردند. و پنجاه هزار شتر دیگر نیز در زیر بنه کردند از علوفه و سایر مایحتاج و آذوقه شش ماه را آماده ساختند.^۲ بار شتران احتمالاً غله و یونجه بوده است. پروفوسور بولیت می نویسد که بار هر شتر معادل با ۴۳۰ پوند (۵۰۰ پوند رومی) بود و گاهی هم بعضی از اشتران بیشتر از ۹۰۰ پوند بار غله حمل می کردند.^۳ با این احتساب میزان کل بار ۵۰,۰۰۰ اشتر رقی بین ۹,۶۰۰ و ۲۰,۰۰۰ تن بوده است. البته این ذخیره برای تأمین کل نیازهای قشون نبوده چون طبق نوشته انگلس هر سرباز جیره دست کم ده روزه خود را خودش حمل می کرده است.^۴ آنها بر سر راه آذوقه خود را تهیه می نمودند و در هر کجا و هر زمان که می توانستند ذخیره شان را ترمیم می کردند.

دومین شاهد و سند از العمری است. وی می نویسد یک بار شیخ علاءالدین نعمان برای من تعریف کرد که چندی را در خوارزم و سرای گذرانده و اطلاعاتی درباره اردوی زرین به دست آورده است و هنگامی که خان بزرگ، تفتقا را برای مطیع ساختن اسن - بوکه، خان جغتایی ماوراءالنهر (۱۸ - ۱۳۰۹ / ۱۸ - ۷۰۹) گسیل داشت، وی به غیر از آنهایی که به صورت غیر منظم بدو پیوستند، ۲۵۰,۰۰۰ نفر سرباز مسلح و مجهز داشت. هر سرباز مجهزی دارای دو غلام، ۳۰ رأس گوسفند، ۵ سر اسب، ۲ ظرف مسی و یک گاری برای حمل اسلحه خود بود.^۵ اجتماع این گوسفندان و اسبان در سرزمینی که از آن عبور می کردند، آنجا را حقیقتاً با خاک یکسان می ساخت.

۱. یک آکر معادل ۸۰۴/۶۴ متر مربع.

۲. تاریخ و صاف، ص ۳۷۳.

۳. *The Camel and The Wheel*، ص ۱۶۸. نگاه کنید به فوربز، *Studies in Ancient Technology*،

۹ جلد، لیدن، ۶۴ - ۱۹۵۵ م.، جلد ۲، چاپ ۲، لیدن، ۱۹۶۵ م.، ص ۱۹۴.

۴. نگاه کنید به انگلس، همان منبع، صص ۱۹ - ۱۸.

۵. العمری، ص ۷۹.